

مفهوم‌شناسی عقل در سیرالعباد سنایی

لیلا اسدی*

دکتر مرتضی حاج مزدرانی**

چکیده

از آن جا که سنایی هم شاعر است و هم صوفی و هم حکیم به همین دلیل می‌توان آثار او را از سه دیدگاه عرفانی و ادبی و فلسفی بررسی کرد. آثار او چون سیرالعباد الی المعاد و حدیقه و دیوان اشعار و مثنوی‌های او از جمله سیرالعباد الی المعاد که هفتصد و هفتاد بیت است بر وزن حدیقه است.

مثنوی عرفانی «سیرالعباد الی المعاد» ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی که به طریق تمثیل از خلقت انسان و اقسام نفوس و عقول و مسایل اخلاقی در این منظومه سخن را نده و نیز سفر روحانی آدمی از عالم خاک به عالم پاک را مطرح می‌کند. در این سفر معنوی نفس عاقله یا عقل کل بعنوان پیرو راهنما، روح انسان را همراهی می‌کند. این سلوک معنوی شامل: سیر و سلوکی در باطن و درون انسان، چهار عنصر، فلاک نه گانه و آشنایی با صفات ذمیه منسوب به آنها و مؤثر در آدمی و در نهایت وصول به عقل کل و فنای در آن است. این سیر و سلوک در حقیقت همان هفت مرحله‌ی تصوف را فریاد می‌آورد که آدمی بعد از طی آن به فنای فی الله می‌رسد.

به سبب غلبه روح عرفانی و رواج معتقدات اشاعره، عقل و استدلال از دیدگاه شاعران این دوره، در برابر شرع و عشق بی ارزش است. او شعر را در خدمت زهد و عرفان خلاق درآورد.

کلید واژه: سنایی غزنوی، سیرالعباد، عقل

asadi_liela@yahoo.com

* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ورامین

mazdarani@yahoo.com

** استادیار دانشگاه پیام‌نور

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۵/۰۷

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۳/۰۱



مقدمه

مثنوی عرفانی «سیرالعبادالی المعاد» ابوالمجد مجد و دین آدم سنایی غزنوی به بحر خفیف در ۷۰۰ بیت که به طریق تمثیل از خلقت انسان و اقسام نفوس و عقول و مسایل اخلاقی در این منظومه سخن رانده و نیز سفر روحانی آدمی از عالم خاک به عالم پاک را مطرح می‌کند.

شاعر در سیرالعباد آن به شیوه تمثیلی از خلقت آدم و عقل و مسائل اخلاقی سخن می‌گوید. در این سفر معنوی نفس عاقله یا عقل کل بعنوان پیرو راهنما، روح انسان را همراهی می‌کند. این سلوک معنوی شامل: سیروسلوکی در باطن و درون انسان، چهار عنصر، فلاک نه گانه و آشنایی با صفات ذمیمه منسوب به آنها و مؤثر در آدمی و در نهایت وصول به عقل کل و فنای در آن است. این سیروسلوک در حقیقت همان هفت مرحله ی تصوف را فریاد می‌آورد که آدمی بعد از طی آن به فنای فی الله می‌رسد. ابوالمجد مجد و دین آدم سنایی غزنوی، شاعر و حکیم و عارف بزرگ قرن پنجم و اوایل قرن ششم در سال ۴۶۷ در غزنه متولد شد و در همان شهر به سال ۵۲۹ در گذشت و به خاک سپرده شد. او از ادبیات عرب گرفته تا فقه، حدیث، تفسیر، طب، نجوم، حکمت، کلام به درجه‌الایی رسید و این مقام علمی او را از خلال یک یک آثار، می‌توان به روشنی دریافت. از نکات قابل توجه در زندگی او که با افسانه‌هایی همراه شده است مسأله دگرگونی احوال او و در نتیجه تحول شعرا و گذشته در نظر گرفتن دو مرحله زندگی برای اوست؛ مرحله اول شامل ستایش پادشاهان و صاحبان جاه و جلال دنیایی که در واقع دنیا له روی سبک عنصری و فرخی و منوچهری است؛ مرحله دوم ابداع و ابتکار در سخن با استفاده از مفاهیم توحید، تحقیق و اندرز و انتقاد در قالب قصیده به صورت منظوم می‌باشد. در واقع می‌توان شعرا را از نوع تعلیمی به حساب آورد، چون هدفش بیان و تعلیم معارف الهی و تشویق انسان به سیروسلوک طریقت الهی است. سنایی شاعری عارف مسلک است که عرفان او مبتنی بر شرع بوده و تفکر دینی و عرفانی بر ذهنش غلبه دارد. او مهارت خود را در علوم زمان خویش به صورت استفاده از اصطلاحات علمی، نجومی، طبی و فلسفی در شعرش نمایان و منعکس کرده است و به مناسبت درد یوانش از ماده و هیولی، جوهر و عرض و مراتب عقل و امثال آن سخن گفته است.



بسامد واژه عقل در اشعار سنایی

عقل در لغت به معنی نهی است از این جهت به این نام خوانده شده است که شبیه افسار شتر است زیرا عقل صاحب خود را از عدول از راه درست باز می‌دارد همان طور که عقال (افسار) شتر را از بدی باز می‌دارد عقل در اصطلاح فلسفه جوهر مجردی است که ذاتاً و فعلاً مستقل بوده و مجرد بالذات و بالفعل. (رحیمیان، ۱۳۹۰: ۱۶۱)

از عقل و دعوت به تعقل در قرآن و احادیث به طرق مختلف یاد شده است:

قد بینا لكم الايات لعلمكم تعقلون (حدید: ۱۷) كذلك یبین الله لكم لعلمكم تعقلون. (البقره: ۴۲)
اغنی الغنی العقل (نهج البلاغه، حکمت ۳۸: ۴۵۰) و اوّل ما خلق الله العقل از سخنان معروف صوفیان است. (نجم رازی، ۱۳۷۱: ۵۲)

واژه عقل در شعر سنایی بسامد بالایی دارد:

چنان که انواع آن را ذکر می‌کند از جمله در حدیقه: عقل مستفاد، عقل کل، عقل فعال، عقل ثانی (در صفحات ۳۱۴، ۲۹۸، ۲۹۰، ۳۰۸، ۲۹۶) و عقل جزوی (در دیوان، ص ۱۹۰) گاه مترادف‌هایی برای آن ذکر کرده چون: عقل و جان، عقل و دل، عقل و دین (در حدیقه در صفحات ۲۰۷، ۶۸۲، ۳۱۲، ۶۵۶) و (در دیوان صفحات ۴۹۸، ۲۸۶) دانش و عقل (ص ۳۰۰ دیوان) و گاه ترکیبات خاصی از آن ساخته است: مرگب عقل، سیمرخ عقل، گلبن عقل (در تحریمه القلم در صفحه ۱۱۵) عقل ازل، شربت عقل، کتابخانه عقل، شمسه عقل، عقل عامه، گنج عقل (در حدیقه به ترتیب در صفحات ۲۶۶، ۲۹۹، ۳۰۷، ۱۹۴، ۳۶۴، ۵۳۷) گوش عقل، دیده عقل، دست عقل، دل عقل و دریای محیط عقل، کارخانه عقل (دیوان اشعار به ترتیب در صفحات ۷۰۰، ۶۶، ۵۵۵، ۶۱، ۱۱۶ و ۲۳). سنایی از این واژه به مناسبت‌های مختلف استفاده کرده است. وی از جمله صوفیانی بوده که در وارد کردن نظریات فلسفی در متون عرفانی دست داشته است. برخورد دوگانه و تناقض آمیز حکیم با عقل در اشعار او کاملاً مشهود است.

گاه او را در مقابل عشق قرار داده و بر عقل ترجیح داده و می‌گوید:



عقل در کوی عشق نایبناست، عقل دایم رعیت عشق است، عشق برتر ز عقل و از جان است (در حدیقه به ترتیب در صفحات، ۳۰۰، ۱۵۶، ۳۲۸) عقل با عشق در نمی‌گنجد، خوش نباشد مشورت با عقل کردن پیش عشق (دیوان به ترتیب در صفحات ۹۸۷، ۵۰۸)، عشق زنجیر عقل بگسسته (صفحه ۹۶، سنایی آباد). گاه او را در شناخت ذات خداوند عاجز و ناتوان می‌داند:

کی به عقل و به دست و پای رسد بنده خواهد که در خدای رسد
(سنایی، ۱۳۶۸: ۹۰)

عقل کاندر جهان چنو نرسد برسد در خود و در و نرسد
(سنایی، ۱۳۶۸: ۱۱۹)

راه توحید را به عقل مجوی دیده‌رو را به خار مخار
(سنایی، ۱۳۸۸: ۲۰۱)

عقل در برابر پیامبر که در عرفان اسلامی پس از خداوند بالاترین مقام و جایگاه را دارد ارجی ندارد:

عقل نزد پیامبر قد خم می‌کند، عقل کل در برابر پیامبر چون خاک کوی است و عقل حکمت را از پیامبر آموخته (در حدیقه به ترتیب در صفحات ۲۰۳، ۲۰۹).

و آن را با صفت‌های نکوهیده یاد می‌کند: عقل عقیم، عقل ناکس رو، عقل فضول، عقل دون، عقل رعنا، (در دیوان اشعار به ترتیب در صفحات ۵۹، ۴۱۸، ۳۷۱، ۲۲۸، ۶۱۴) عقل آلوده، عقل درمانده، عقل پوده، عقل ناتمام، عقل کثیف، (در حدیقه به ترتیب در صفحات ۸۱، ۱۰۱، ۱۸۵، ۳۰۰) عقل دیوانه (سنایی آباد ص ۸۵).

سنایی گاه عقل را می‌ستاید و آن را در برابر نفس قرار داده برتر از نفس می‌داند می‌گوید:

از جهان نفس بگریزد تا در کوی عقل (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۸۹)

عقل شاه است و نفس حاجب او (طریق التحقيق، ۱۳۶۰: ۱۴۲)

گاه می‌گوید عقل آدمی را به مراتب بالایی می‌رساند:

گر از میدان شهوانی سوی ایوان عقل آیی چو کیوان در زمان خود را در هفتم آسمان بینی

(سنایی، ۱۳۸۸: ۷۵۵)



عقل بدی نمی‌کند:

عقل خود کارهای بد نکند هرچه آن ناپسند آن نکند

(همان، ۳۰۰)

عقل در نظام آفرینش برترین برگزیده است:

کاوّل آفریده‌ها عقل است برترین برگزیده‌ها عقل است

(همان، ۶۲)

عقل آدمی را به وجود خداوند رهنمون می‌کند:

عقل ما رهنمای هستی اوست هست‌ها زیر پای هستی اوست

(همان، ۶۳)

و عقل دین، عقل شریف، عقل داوودوار، عقل عافیت‌بین، عقل دوربین، (در حدیقه به ترتیب در صفحات، ۳۰۳، ۳۰۵، ۲۰۲، ۳۰۶، ۳۰۲) و عقل معظم (ص ۴۷۵ در دیوان) از جمله ترکیباتی است که در آن از عقل به نیکی یاد می‌کند. این برخورد تناقض‌آمیز سنایی از عقل حاکی از آن است که سنایی در این گونه اشعار خود به آثار بزرگانی چون غزالی و عین‌القضات نظر داشته است. «توجه به کاربرد واژگان و تصویرهای زبانی نشان می‌دهد که سنایی در سرودن این فصول کتاب خود از احیاء العلوم الدین استفاده کرده است آن‌جا که غزالی از عجز در شناخت گوید: چه حقیقت او از آن جملت است که فهم‌ها از ادراک آن عاجز است و و هم از تصور آن قاصر. این جملات شباهت بسیاری به این ابیات سنایی دارد:

وهم‌ها قاصر است از اوصافش وهم‌ها هرزه می‌زند لافش

و سخن عین‌القضات همدانی (که معاصر با سنایی بوده) در تمهیدات آن‌جا که در باب ارزش عقل می‌گوید: بدان که عقل میزانی صحیح است و احکام آن صادق و یقینی است که دروغی در آن راه ندارد و او دادگری است که هرگز ستم از او متصور نمی‌شود. (عین‌القضات، ۱۳۸۷: ۱۲۲) می‌تواند حاکی از توجه و تأثیرپذیری سنایی از اندیشه‌ی دیگر بزرگان در ابراز عقاید باشد.

او در مثنوی سیرالعباد در مورد سیر نفس و سفر روحانی چنین سخن گفته است که بدان که سفر دو است. سفر جسمانی و روحانی چنانچه عالم دو است، عالم روحانی



و عالم جسمانی، سفر جسمانی به جسم باشد در عالم جسمانی و سفر روحانی به روح در عالم روحانی و هر یک از روح و جسم شرط آن دیگر در سفر وی است و در سفر جسمانی دو پای قوی باید تا سفر میسر گردد و همچنین سفر روحانی را بر عقل و معرفت روش میسر نشود و چنانچه در سفر جسمانی مقامات و منازل و اهالی که آنرا به ترتیب و تدریج به دیدن سفر روحانی نسق است پس اگر کسی سفر کند از اسفل السافلین که عالم خاک است تا اعلی علیین که عالم پاک است چنان باید که اول عالم جسم خود را جولان کند به تامل تمام و طواف کند گرد این چهار طبایع که جسم وی از آن مرکب است. چون سردی و خشکی از خاک است و سردی و تری از آب است و گرمی و تری از باد است و گرمی و خشکی از آتش است و نظر کند در نتایج این طبایع که چون کبر و حسد و حقد و طمع و قبض و بخل و شهوت و شره و عجب.

بعد از آنکه عالم را به ترتیب و تدریج طواف کرد و یک یک از منازل این عالم قطع کرد و همه را در تصرف خود درآورد، بعد از آن روی به موالید آورد. بعد از آن قدم همت بر افلاک نهاده که اول آنها فلک قمر است و آخر فلک الافلاک و در هر یک نزول کند و هر یک را در تصرف خود درآورد، آنگاه روی به عقل کل آورد و او را نیز در تصرف خود درآورد، آنگاه روی به عالم وحدت آورد که چوونی و چگونگی را بدو راه نیست و آن عالم را نهایت نیست اول و آخر ندارد همه از اوست و همه بدوست. بلکه خود همه اوست و در آن رموز و اشاراتی که به کار برده که در خور فهم همگان نیست این مثنوی را سنائی به نام سیف الحق محمد بن منصور سرخسی گفته و وزن آن بر وزن حدیقه است (بحر خفیف). العباد معراجی روحانی است و خطاب به افراد خاصی دارد و نکات فلسفی در آن زیاد است و آن نفس است در سیر العباد نفس و سالک یک نفرند و نفس شروع می‌کند به سلوک در مسیری که نزول کرده و دوباره آنرا صعود می‌کند.

منظومه ای است عرفانی همراه با سفر به عالم روحانی که با رنگ فلسفی نیز آمیخته است در کل مجموعه ای است از سیر تکاملی انسان از پایین ترین درجه تا



در نهایت به نفس ناطقه که صادر از عقل کل است برسد. در واقع سلوک آدمیت تا مرحله تکامل و آگاهی در این سفر رویایی از ابتدا تا انتها عقل راهنمای سنائی می‌باشد سفر به دو صورت جسمانی و روحانی صورت می‌گیرد که هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند زیرا انسان برای رسیدن به عالم بالا باید از عالم جسم بگذرد و چهار طبع جسم را شناخته سپس از عالم اصغر به عالم اکبر (روحانی) قدم گذارد، سپس از عالم روحانی قدم به عالم وحدت گذارد و جلوه گاه حق.

ابتدای منظومه با چگونگی آفرینش و سپس در مورد خصوصیات باد که بیست و نه بیت است سپس مراتب نفس آدمی (جمادی، نباتی، حیوانی) و بیان می‌کند که نفس حیوانی حکم نفس نافی و روح حیوانی حکم سلطان است که رعیت اوست پس از گذشتن این مراحل با عقل یا نفس عاقله روبرو می‌شود که نور مطلق است. سفری که سنائی انجام می‌دهد با شناخت وادی‌ها، نکته‌های منفی که در افلاک نقش دارند. مانند کبر، حسد، کینه، حقد، که انسان را گرفتار می‌کند و او را از سلوک باز می‌دارند و بنابراین سفر خود را در عناصر اربعه آغاز می‌کند با جوهر خاک و تمامی صفاتی که ناشی از آن است روبرو می‌شود سپس به جوهر آب سفر می‌کند که سمبل سستی و کاهلی است. در پایان این مرحله پس از غلبه بر این عناصر به سوی افلاک و صفات ناشی از آن سفر می‌کند.

پس از افلاک بروج فلک الافلاک یا همان نفس کل است که جایگاه روحانیون و کسانی که خداوند کل ایشان است و مصداق آیه (انا لله و انا الیه راجعون) هستند پس از طی این مراحل عقل مستفاد بیان می‌دارد که توقف در این مرحله نیز جایز نیست چرا که اینان یک روی به حق و یک روی به عالم ماده دارند لذا پس از نفس کل به مقام عقل کل باید رسید که این عقل کل حکم مطلق باری تعالی است و حکمت و معرفت او به دین می‌رسد اما عقل مستفاد توقف در این مرحله را نیز جایز نمی‌داند و در تلاش برای رسیدن به عرفی الهی است که سیر از عقل اول در حدیقه الحقیقه به خود خدا نمی‌رسد.



سنایی عقل را سایه خدا و فرمانروای تن می‌داند

فیضی در ادامه گفت: نکته مهمی که باید در نظر داشت این است که کلام اشعری از میان سایر فرقه‌های کلامی قابلیت هماهنگی بیشتری با تأویلات عرفانی و حکمی دارد و قدری هم فلسفه‌ستیز است؛ از این رو ظاهراً در میان عرفا نفوذ بیشتری داشته است. اما در مجموع عارف را نمیتوان در یک دستگاه کلامی محدود کرد. به این دلیل که عارف سالک، مدام با مشاهدات سر و کار دارد و مستغرق در تجلیات مدام حق تعالی است. بنابراین دست به گزینش و در واقع به‌گزینی میزند. معیار او نیز برای این کار تجربه‌های معنوی و عرفانی است که در مسیر سلوک بدان دست پیدا کرده است. از آنجا که سنایی خود را محدود به حد یک متکلم اشعری نکرده، ما هم نمیتوانیم او را در این حد محدود بررسی کنیم. حال بسیاری دیگر از عرفا هم تأییدی بر این مدعا است؛ چون قدم در راه سیر و سلوک گذاشتند از اصول اشعری بریدند و در فضای عرفان اوج گرفتند. گرچه این بریدن به یکبارگی و کلی نیست. چون در مجموع اندیشه‌های که در کل به نفی اراده، آزادی و نفی هرگونه تلاش انسانی منجر می‌شود، اندیشه‌های اشعری است. این است که در تفکر سنایی هم، زیربنای اشعری خود را به خوبی نشان می‌دهد.

یکی از مسایل مطرح در الهیات سلبی، ناتوانی عقل است در معرفت خداوند همانطور که اشاره شد. سنایی در اشعار دو موضع متفاوت نسبت به عقل دارد و در حدیقه بابی مستقل را به آن اختصاص داده است، گاه عقل را میستاید و گاه آن را عقیده میخواند و هیچ نقش معرفتی برای آن قایل نیست. ستایش عقل جایی است که ناظر به هماهنگی عقل با شریعت است و در این حوزه است که جنبه کاربردی پیدا میکند. سنایی در نگاهی هستی‌شناختی و با نگاه به حوزه عملی معتقد است عقل سایه خدا است و فرمانروای تن است و در مقابل دیگر مخلوقات شاه است. مهم‌ترین علتی که او بر عقل خرده میگیرد، آنجایی است که عقل در مقابل شرع قد علم میکند. هر وقت عقل، خود را از آن بی‌نیاز بداند سرزنش می‌شود و هرگاه که در برابر شریعت تسلیم باشد آن را میستاید. عقلی که هماهنگ با وحی باشد «عقل چشم و پیمبری نور است» ماحصل آن بینش خواهد بود، بینش همان علمی است که به شریعت و عقل تکیه دارد. از سویی سنایی در



نسبت سنجی میان دین و شریعت با عقل و بیان رابطه شریعت با عقل، آموزه‌های دین را با عقل موافق و هماهنگ می‌داند.

سنایی در سه موضع عقل را ناتوان می‌داند

فیضی با تصریح به این نکته که به طور کلی سنایی در سه موضع عقل را ناتوان میدانند، تشریح کرد:

۱- در معرفت و شناخت حق ۲- در تقابل عقل و عشق، که جانب عشق را می‌گیرد. ۳- عجز در اشعار به مقام بلند پیامبر. عقل کارایی لازم برای شناخت حق را ندارد و عاجز از این مرتبه است. اگر شناختی هم حاصل شود نه به کوشش که به توفیق الهی میسر میشود. یعنی عقل نیک دویده و سعی نموده و نتیجه این سعی آن است که عجز در راه شناخت او شناخت است. نزد صوفیه آنچه انسان را به خدا راه مینماید هم خدا است. اگر عقل و دلیل به معرفت راهبر می‌شد، همه عاقلان در معرفت برابر می‌بودند. ذات خداوند و کنه او برای هیچ کس قابل شناخت نیست؛ چون این مرتبه وجود حق تعالی فراتر از همه ساحات وجودی است.

هیچ دلی به فهم کنه و حقیقت و چه چیز بودن خداوند راه ندارد و نیز عقل و روح انسانی از کمال و تمامیت او آگاه نمیتواند باشد. دلیل این است که هم انسان و هم دل و هم عقل و روح او، حادث و مخلوق زمانی هستند؛ حال آنکه خدای تعالی قدیم است و حادث قدیم را درنیابد. از همین باب سنایی عقل را در شناخت حق ناکارآمد میبیند و شناخت اکتناهی را ناممکن می‌شمرد. این ناتوانی در کسب معرفت علاوه بر کاستی و محدودیت خود عقل، ناشی از تعالی معرفتی خداوند نیز هست. آیات متعددی در قرآن هست که به این مطلب اشاره دارد.

سنایی می‌گوید عشق بدون چون و چرا بر عقل برتری دارد

وی افزود: عقل در درک عشق هم ناتوان است. عرفا در بحث تقابل عقل و عشق بسیار داد سخن داده‌اند. در مرصادالعباد آمده است. «میان محبت و عقل منازعت و مخالفت است، هرگز با هم نسازند. به هر منزل که محبت رخت اندازد عقل خانه پردازد، هر کجا عقل خانه گیرد محبت کرانه



گیرد...» همچنان که میان آب و آتش تضاد است، میان عقل و عشق هم چنان است. پس عقل با عشق نساخت، او را بر هم زد، و رها کرد و قصد محبوب خویش کرد. سنایی معتقد است عشق بدون چون و چرا بر عقل برتری دارد و به نظر وی عاشقی بسته به فرد نیست و راه توحید را با عقل نمی شود پیمود؛ از نظر سنایی عشق مقولهای چششی است و با ابزار عقل حاصل میشود و اصولاً جمع این دو امکان ندارد. فرمان کنایه از امور شرعی است و از نظر سنایی از امور پذیرفتنی و تعبدی است.

انسان عقلگرا برای شناخت خدا، با تمام نیرو کمان استدلال را می کشد و تیر آن را به دوردست‌ها می افکند؛ در حالی که نمیداند خداوند از رگ گردن به او نزدیکتر است. این نشانگر محدودیت عقل است. او در منظومه سیرالعباد عقل را به عنوان پیری می داند که می تواند سالک را تا مراحل از سیر و سلوک هدایت کند. همین که در منظومه سیرالعباد سالک با راهنمایی عقل شروع به طی طریق میکند و از او مدد میگیرد، سفر روحانی را بیعقل و معرفت روش میسر نشود، و نیز اعتقاد به مسائلی نظیر حسن و قبح ذاتی امور در بیانات سنایی وجود دارد حاکی از اهمیتی است که او به عقل و خرد میدهد و حتی در حدیقه بابی به آن اختصاص داده است. به نظر سنایی، از عقل نمی توان برای رسیدن به کمال استفاده کرد و آن را مقدمه‌ای برای رسیدن به معشوق قرار داد، بلکه عقل تنها یک وسیله است که تا جایی میتوان بر آن تکیه کرد. زمانی عقل می تواند راهگشا باشد که از عقل کلی مدد گیرد. همان طور که در سیرالعباد هم سالک با مدد و گرایشی که به این عقل دارد شروع به طی طریق میکند. عقل گرایی در ساحت معرفت به حق تعالی انسان را از خدا دور و دورتر می کند. پس اولاً محدوده استفاده از عصای عقل و استدلال در معرفت همان گام به گام جلو آمدن است و ثانیاً اگر انسان میخواهد اسیر این محدوده نباشد، باید به بال و عاشقی و سرسپردگی مجهز شود تا بتواند برتر و بالاتر بپرد و به مقام شایسته انسان و انسانیت برسد.

سنایی بیشتر به تنزیه گرایش دارد

وی در پایان با بیان اینکه سنایی در پی آن نیست که بگوید خدا چنین یا چنان است، بلکه دغدغه فکری او بر حذر داشتن مخاطب از اندیشیدن در ذات خداوند است، افزود: به همین دلیل برای



سخن گفتن حوزه سلب را ترجیح می‌دهد و در اشعارش به تنزیه صرف روی می‌آورد یا هر جایی که پای تشبیه به میان آمده است یا در مقام بیان صفات ثبوتی حق تعالی است، به جمع میان تشبیه و تنزیه روی آورده است که البته نقص این روش روشن شد و اشاره شد که علمی که از این روش حاصل می‌شود اجمالی و ناتمام است. سپس عنصر دوم رویکرد سلبی که مبتنی بر عدم امکان سخن گفتن از خدا است، ذیل استعاره و تمثیل بررسی شد و معلوم شد که سنایی به چنین ابزارهای زبانی در حوزه سخن گفتن از خدا نظری نداشته است. در نهایت در مرحله سوم که مربوط به در قالب الفاظ در نیامدن تجارب عرفانی است، وی معتقد است که حق تعالی را نمیتوان تبیین کرد و توضیح و تفسیری از او به دست داد. به همین دلیل سالک راه معرفت را به خاموشی و سکوت دعوت میکند و نهایت این راه را حیرت و سرگردانی میدانند. همچنین سنایی برخلاف دیگران از به کارگیری واژگان استعاری درباره ذات خداوند احتراز می‌کند.

در حوزه عقل نیز از آنجا که سنایی در عرصه شناخت ذات حق متعال عقل را ناتوان و عاجز می‌داند، لذا در حوزه معرفتی خداوند، مخاطبانش را به عدم غور در ذات تشویق میکند. به اعتقاد وی حق تعالی را نمیتوان تبیین کرد و توضیح و تفسیری از او به دست داد، به همین دلیل به تنزیه روی می‌آورد، و میکوشد تا هرگونه معرفتی را نسبت به حضرت حق بزداید تا او را ذاتی معرفی کند که نه تنها مطلقاً هیچ شباهتی با مخلوقات ندارد بلکه هرگز در فهم محدود این مخلوقات نمیگنجد و عقل انسان را کمتر از آن میداند که بتواند در ساحت شناخت حضرت حق وارد شود. اما در عرصه صفات به گونه‌های شناخت معتقد است.

جذابیت سفر سنایی در «سیرالعباد الی المعاد»

از باد و هوا آغاز می‌کند و آن را فرشته‌وش می‌نامد و به زمین و نفس نامی سفر می‌کند و از جمادات، نباتات و حیوانات می‌گوید و نشان می‌دهد که زمین مادری است که این‌ها را در خود می‌پروراند و به بدن، قوای حیوانی، شش طبع و پنج حس سیر می‌کند و در این اثر عرفانی غرایز را تیره و تار می‌بیند. عقل ممدوح و عشق در آثار سنایی بسیار است و همواره عقل در کنار عشق است. سنایی در سیرالعباد به پیرمردی نورانی می‌رسد و حضرت عقل راهنمای او می‌شود و سفر را



ادامه می‌دهد و به جوهر خاک وارد می‌شود که پر از گرگ، مار و خوگ است و در برابر پیر و عقل تسلیم می‌شوند و از صفاتی مثل حسد و طمع گذر می‌کند و حرکت صعودی را به سمت بالا ادامه می‌دهد و به زمین می‌رسد و می‌گوید زمین ثابت است و افلاک دور آن می‌چرخند. اولین فلک قمر است و در آنجا با ارواح کافر مواجه می‌شود کسانی که چشم بصیرت ندارند. بعد به سوی عطارد می‌رود و جایگاه ارباب تقلید را می‌بینند که دیده باطن آن‌ها کور است و سپس به زهره می‌رسد و سنایی اهل جهل را در آنجا می‌بیند و بعد به فلک شمس می‌رسد و در آنجا سنایی افراد تیره جان و نگار رخ را می‌بیند که صورت‌های زیبا و درون‌پلیدی دارند. بعد به مریخ می‌رسد و گمانیان بی‌یقین را می‌بینند که به دروغ ره افسانه‌زنند. در فلک هشتم جایگاه مقلدان که همان فلک البروج است و بعد سنایی به فلک الافلاک می‌رسد که جایگاه روحانیون و کسانی است که عقل کل هستند. سنایی می‌خواست که آنجا بماند که پیر گفت باید به مرحله بعدی برویم که مرحله باریتعالی است. سنایی همچنین از ارواحی می‌گوید که ارواح در عالم معرفت و گاهی در مرحله مشاهده هستند و در جلال و جمال باریتعالی می‌نگرند. سپس سنایی از عقل‌های روحانی گذشت و به بارگاه جنت قدم گذاشت. در این مرحله از وضعیت جزء نادانی تبدیل به بزرگی و مردی می‌رسد و با پیر و مراد عقل یکی می‌شود. سالکان طریقت را می‌بیند و سنایی می‌گوید نوری دیدم که درون او می‌رفت و می‌گوید به دنبال نور برو و نور تو را به حقیقت می‌رساند.

خط سیر روایت در اثر سنایی و اقبال دایره‌ای است

برای ساخت روایت و عناصر داستانی باید بدانیم چه مواردی را در نظر می‌گیریم و ساخت روایی معراج‌ها چیست. در توضیح شباهت‌ها و تفاوت‌های اقبال و سنایی باید بگوییم که هر دو به صورت رمزی در اثر خود به بیان مطالب پرداخته‌اند. راویان هر دو اثر با رفتن به دنیای روحانی سفرشان را مطرح می‌کنند. سنایی با زبان رمزی و تخیلی رمز آفرینش انسان را از هبوط تا عروج را مطرح می‌کند و سیر و سلوک همراه با مولانا و با تخیل شروع می‌شود. از طرفی تخیل در آثار هر دو مشاهده می‌شود؛ هر دو نفر در کتاب خود به یک سفر می‌پردازند که از جایگاه مشخص آدمی شروع می‌کند و به جایگاهی بلند ختم می‌شود. در سفر سیرالعباد پیر نورانی راهنمای سنایی است پیری است



که جوان است و مساله سن و سال نمی‌تواند انسان را از مسیری که دارد دور کند و نشاط جوانی و آگاهی و دانایی پیری با هم همراه می‌شوند. خط سیر روایت در هر دو اثر دایره‌ای است و انسان بدون اینکه هویت انسانی را از دست داده باشد به مبدأ برمی‌گردد و اتفاقات مشاهده شده را گزارش می‌کند. پایان هر دو روایت نیز به چشم‌اندازی زیبا ختم می‌شود. سبک گفت‌وگو و مناظره در هر دو کتاب دیده می‌شود و شگرد این گفت‌وگوها این است که به زبان رمزی است و این شیوه در اثر لاهوری بیشتر آشکار است. نگاه اقبال لاهوری به سنایی در منظومه مسافر نیز بسیار جالب و شنیدنی است.

سنایی از تاریکی جهید و به سوی روشنایی پرواز کرد

به نظر من یکی دلایلی که مولانا سنایی را دوست دارد این است که سنایی همچون مولانا یک تحول را در زندگی خود از سر گذرانده بود. سنایی ابتدا شاعری مداح و هجوگو بوده و برای پادشاهان شعر نعت می‌گفته است. در زندگی او تحولی صورت می‌گیرد، یک انقلاب و دگرگونی را از سر می‌گذراند و از آن شاعر مداح به عارفی که سراینده آن غزل‌های عظیم و حدیقه است، دگرگون می‌شود. چون خود مولانا هم در زندگی خود چنین تحول و زیر و زبر شدنی را از سر گذرانده است. اگر بخواهیم علاقه مولانا را به سنایی بکاویم روایت‌های بسیاری در این زمینه است. روزی مجلس سماعی بود و مولانا بیخود شده بود و وقتی چشم گشود به یاران خود گفت سنایی را دیدم که آمده و در کنار اینان بیت می‌خواند. مولانا حتی گاهی در رویاهای صادقه‌ی خود، سنایی را می‌دیده که در «مناقب العارفین» هم آمده است که این هم نمونه‌ای از دل‌بستگی و رابطه‌ی عمیق درونی بین مولانا و سنایی است

حرکت از فلسفه‌گرایی به سمت فلسفه‌ستیزی

سنایی عقل و دین را با هم جمع می‌کند و سپس مساله فلسفه‌گرایی مطرح می‌شود که بعد از قرن ششم تا قرن دهم به شدت فلسفه‌ستیزی می‌شویم. محمدغزالی تنها فردی است که در آن زمان به او حجت‌الاسلام می‌گفتند و کلامش تاثیرگذار بود. سنایی و غزالی در یک دوره زندگی می‌کنند در همین دوره غزالی به قدری روی سنایی تأثیر می‌گذارد که اگر بگوییم او «حدیقه الحقیقه» را



از تأثیر غزالی سروده است بیراه نگفتیم. البته این تأثیرپذیری مختص سنایی نیست و در آثار دیگر شاعران ما مانند مولانا نیز مشاهده می‌شود و انگار شاعران ما تا مدت‌های زیادی پای سفره غزالی نشسته‌اند. سنایی در دوره‌ای زندگی می‌کند که ما از فلسفه‌گرایی به سمت فلسفه‌ستیزی در حرکت هستیم. طراحی نظام آفرینش متأثر از تفکر فلسفی است در نظر سنایی متفکر از و انسان شناسی نیز تحت تأثیر آن است.

آنگونه که منابع نشان می‌دهد در قرن چهارم و پنجم، علوم تجربی مورد توجه بودند، برای نویسنده‌ها و دانشمندان اعتبار قائل می‌شوند در پارادایم اول ستاره‌شناس، داروشناس و شیمیدان و کتاب‌هایی مثل آثار رازی و علوم تجربی اصالت داشته و پارادایم که عوض می‌شود علوم تجربی کنار می‌روند و علوم اشراقی اصالت می‌یابند. همچنین تقابلی ایجاد شد بین دفتر و نقطه مقابل آن که می‌شود دل. تقابل بین قلم و قدم ایجاد می‌شود. با یک علم می‌شود دانش‌های زمینی را فراگرفت و با یک علم می‌توان دانش‌های عرفانی را دریافت. در دوره چهارم و پنجم آثار علوم زمینی و تجربی اصالت دارد و در دوره دوم علوم حال و معرفت و علوم تجربی به حاشیه می‌رود و سنایی این گذر از علوم تجربی به علوم حال را در حدیقه به تصویر کشیده است.

در دوره گذار ما از علوم تجربی به سمت علوم اشراقی حرکت کردیم و این ویژگی در آثار سنایی نمایان است. سنایی در «حدیقه الحقیقه» درباره چندین بیماری، نشانه‌های آن و راه درمان آنها صحبت می‌کند. سنایی یک فصل را به شناسایی انواع بیماری‌ها اختصاص داده و در یک فصل از اثر ۸۰ مورد بیماری را مطرح می‌کند و داروهای آن را نیز ذکر می‌کند و نشانه‌های بیماری را مطرح می‌کند و این گونه درباره طب سخن می‌گوید. از طرفی این اثر تنها مجموعه شعری است که یک باب را به نجوم اختصاص داده است. تک تک نام ستاره‌ها را می‌گوید و اطلاعات کاملاً تخصصی از ستاره‌ها به ما می‌دهد. همچنین یک باب از «حدیقه الحقیقه» در ستایش علم است و سنایی خودش را موظف کرده یک باب در ستایش علم صحبت کند. مطالعات من نشان می‌دهند که زیست مردم در قرن چهارم و پنجم معطوف به دنیا بوده است اما در قرن ششم و هفتم این زیست به آخرت معطوف می‌شود و این موضوع را به راحتی می‌توان در آثار سنایی متوجه



شد. نشانه‌هایش این است که ژانر غالب در ادبیات فارسی دوتاست یکی حماسه و دیگری ستایش است.

عقل کلّ یا نفس عاقله

بعد از بیان نحوه آفرینش انسان، بحث نفس عاقله را مطرح می‌کند. نفس عاقله برتر و بالاتر از فلک است و عرش و فرش به واسطه او پدید آمده‌اند. نفس عاقله می‌تواند آدمی را از عالم فنا به فیض بقا سوق دهد. اما علت قرار گرفتن نفس عاقله در این جسم خاکی از سر جهل و عجز نیست بلکه از برای مصلحت جسم و جسمانیّت آدمی است. اوّل چیزی که خداوند متعال آفرید، عقل کلّ بود. (اوّل ما خلقَ اللهَ العقل) در عظمت و افتخار عقل کلّ همین بس که خداوند آن را مستقیم و بی واسطه آفرید و آن را واسطه آفرینش تمام هستی قرار داد. این دنیا با ظواهر خود آدمی رامی فریید و او را از کمال بازمی دارد. تا وقتی که آدمی چون ستوران به خور و خواب پردازد، منبع صفات ذمیمه و تاریکی محض است. ولی نفس عاقله می‌تواند چون نوری آدمی را از تاریکی جهل برها ند. آدمی برای هدفی والا آفریده شده و باید با همت و ریاضت و همراهی عقل کلّ، خود را به جایگاه اصلی خود، ملکوت و وحدانیّت برساند. علم و حقیقت رهگشای آدمی است؛ عالم بهیمی در خور انسان نیست؛ ما سوی الله را باید در آتش ریاضت سوزانند. انسان مرکب از عناصر متناقض است؛ از این رو محل ظهور صفات ذمیمه است که موجب هلاک آدمیّت و انسانیت در او می‌شود. این صفات روی دل را سخت و تاریک می‌گرداند. آدمی برای رسیدن به عالم بالا باید با سه دیو درون خود، جوهر آبی، بادی، آتشی بجنگد. بعد از اشاره به صفات ذمیمه و ترک آنها به یاری پیر (نفس عاقله) و با همت و ریاضت، وارد بحث سیارات می‌شود و صفات ذمیمه در انسان را به آنها نسبت می‌دهد. عقل کلّ اصل بینش‌هاست که هم چیز بواسطه او دیده و دانسته می‌شود و هیچ کس جز خدا بر آن پادشاهی ندارد. حال می‌رسیم به نهایت این سفر طولانی و دشوار، عقل کلّ و کروبیان، پادشاهی که بعد از امر باری تعالی که گفت: «ببش، بوده است». اصل همه‌ی بودها بواسطه‌ی او پدید آمد. هیچ کس پیشتر از او نبوده است به جز خدا. ازلی وابدی است. با چنین فروکمال و جمال که او راست همه فضل و تواضع و کرم و لطف است. با وجود آنکه معلول حق



است، علت سخن اوست و از این جهت است که با وجود خاموشی ترجمان «گن» است. افراد در این مرحله، مقامات و درجات شان به حسب حکمت و معرفت متفاوت است. گاهی در مجاهده، گاهی در مشاهده، گاه در هستی و گاه در نیستی و بطور کلی، حالات متضاد قبض و بسط به آنها دست می‌دهد. سالک عارف در این مقام آخر، به فناء در خود می‌رسد و به تمامی عقل کل می‌شود؛ پیرو و مرید می‌شوند. ساکنان این منزل مدام «رب زدن تَحیراً» گویان بودند، عالم رضا و الست و بلی گفتن است. آدمی از چون و چرا گذشته، ما سوی الله رابه کناری نهاده و در استغنا از عالم ماده به سر می‌برند و همه نیاز به حق می‌شوند. گروهی دیگر از این ساکنان تمام حق گذشته اند. اجتهادشان به تمامی «ما عبدناك» و اعتقادشان «ما عرفناك» شده است و یاده الهی می‌نوشند و غیر حق را ترک می‌گویند. تمام حرف و ذکر آنها این است: «انتم الفقراء...». طوق عبودیت پروردگارشان را برگردن دارند. نفس عاقله گفت خواستم که در این مرحله مقام کنی. عاشقی به من گفت: جای تو اینجا نیست و تو هنوز در عالم یجوز و لایجوز هستی و هنوز از صورتت جدا نشدی در حالی که وزیر فرمان شریعت باشی لایق این راه نگردی. توبه همت آمده ای نه به حقیقت. سلوک در عالم سفلی به کشش است و حال آنکه در عالم علوی به چشش حاصل می‌شود. در پایان منظومه، حسن تخلص در مدح ابوالمفاخر سیف الدین محمد بن منصور به نظم می‌کشد. او را واعظ عقل و حافظ تنزیل، محرم عشق و تاویل، مایه آرامش و کشتی دانش، از بین برنده باطل و کفر معرفی می‌کند.

نتیجه گیری

سیر العباد الی المعاد سنایی منظومه ای رمزی و نمادین و عرفانی است که در آن از سفر به عالم روحانیت با نظمی سخته و استوار سخن گفته است. می‌توان گفت که این اثر او جزو مشهورترین منظومه های عرفانی محسوب می‌شود. سنایی در این منظومه به مطالب و مباحث فلسفه و نجوم یونان در کنار تصوف اسلامی پرداخته است. این مطالب در برخورد اول، فهم ایبات او را دشوار و دیرپا جلوه می‌دهد ولی با یک نگرش کلی به این منظومه و آشنایی با نجوم و تصوف لذت بیشتری نصیب خواننده و شنونده می‌شود. تصویرسازی از عقل در اشعار سنایی متنوع است و از انواع



عناصر هنری در به تصویر کشیدن واژه عقل در معانی مختلف آن سود جسته است. تأکید او در آرایه‌های معنوی بیشتر از آرایه‌های لفظی است. بنا بر این اشعار وی در محور عمودی هنری‌تر است تا محور افقی. علاوه بر نکات فوق نتایج دیگر این پژوهش را می‌توان به طور خلاصه چنین بر شمرد:

- ۱- سادگی و پرهیز از ابهام و پیچیدگی در آرایه تصویر عقل
 - ۲- کثرت استعمال اسناد مجازی و استعاره به خصوص تشخیص
 - ۳- کثرت کاربرد اسلوب معادله
 - ۴- کثرت کاربرد تمثیل در تبیین و تفهیم مسایل دشوار
- سنایی عقل و دین را با هم جمع می‌کند و سپس مساله فلسفه‌گرایی مطرح می‌شود که بعد از قرن ششم تا قرن دهم به شدت فلسفه‌ستیز می‌شویم.

منابع و مأخذ

- دیوان اشعار مجدود بن آدم سنایی، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران.
- شرح سیرالعباد الی المعاد به تصحیح و مقدمه محمدتقی مدرس رضوی. چاپ دوم، تهران.
- حکیم نامه شیخ اوحدالدین طیب رازی، نصرا... پور جوادی، چاپ اول، تهران.
- سیرالعباد الی المعاد به تصحیح و توضیح مریم السادات رنجبر، چاپ اول، تهران.
- سرّنی نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی تألیف دکتر عبدالحسین زرّین کوب، چاپ دوم، تهران.
- ریاحی، پری. **عقل از دیدگاه مولانا**. تهران: انتشارات مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، چاپ اول، ۱۳۸۴. و مقایسه‌ی ان با سنایی.
- شفیع کدکنی؛ تازیانه‌های سلوک، تهران، آگاه، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- فروزانفر، بدیع الزمان؛ سخن و سخنوران، تهران، خوارزمی، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
- سجادی، ضیاء الدین؛ **سنایی** غزنوی، تهران، زوار، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- براون، ادوارد؛ تاریخ ادبیات، ایران (از **سنایی** تا سعدی)، تهران، مروارید،

